

انقلاب در شبه پیرامون: نمونه ایران*

دیوید جرجانی**

ترجمه علی مرشدی زاد***

چکیده: این مقاله به بررسی انقلاب اسلامی ایران در چهارچوب نظریه نظام جهانی می‌پردازد. نویسنده مدعی است که انتقال ایران از شیوه تولید غیر سرمایه‌دارانه به اقتصاد جهانی، تضادهای اقتصادی-سیاسی شدیدی را به وجود آورد. ماهیت شبه پیرامونی ایران باعث شد که شاه دولت را به سمت نهادهای قدرتمند غیر سرمایه‌دارانه (مسجد و بازار) گسترش دهد. بحران سیاسی حاصل از این امر همراه با تورم ساختاری و مشکلات اقتصادی، کشور را فراگرفت و بدین ترتیب بحران ملی حاصل همراه با فقدان مشروعیت، نظام سیاسی موجود را در هم شکست. این تحلیل به دو سطح توجه دارد: پویایی‌های داخلی (طبقه) و پویایی‌های خارجی (اقتصاد جهانی). در سطح اول، نقطه آغاز روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری ایران است و در سطح دوم تضادهای حاصل از جذب ایران در

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Jorjani, David. "Revolution in the Semiperiphery: The Case of Iran", in Terry Boswell, (ed). *Revolution in The World-System*, New York: Greenwood Press, 1989. PP. 129 - 193.

** نویسنده هنگام نگارش این مقاله فارغ التحصیل مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن و مشغول مطالعه درباره مسائل تجارت و توسعه در خاورمیانه بوده است.

*** دکتری جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

بازار جهانی. تحقیق حاضر به منظور روشن ساختن این تضادها، چهار دوره را به عنوان نمونه بررسی می‌کند: دوره معدوق (۱۹۵۳ - ۱۹۵۱ / ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰)، انقلاب سفید (۱۹۶۳ - ۱۹۶۱ / ۱۳۴۲ - ۱۳۴۰)، زمان کسب منزلت شبه پیرامونی (۱۳۵۱ / ۱۹۷۳) و بالاخره آستانه انقلاب اسلامی (۱۳۵۵ / ۱۹۷۷).

اکنون که انقلاب ایران به دهمین سال خود نزدیک می‌شود، ادبیات گرانباری برای تحلیل علتها، محاسبه و ارزیابی تقصیرها یا برجسته ساختن حوادثی که به دوم فوریه ۱۹۷۹ (بیست و دوم بهمن ۱۳۵۷) انجامید، در دست است. در میان این آثار، تحلیلهای نظام جهانی و وابستگی زیادی نیز وجود دارد (فرانک ۱۹۸۱؛ پتراس ۱۹۸۱؛ مقدم ۱۹۸۷؛ مارشال ۱۹۸۸). اما پیوندهای خاص میان اقتصاد جهانی و نبود مشروعیت سیاسی گسترده در ایران، تحلیل دقیق و وسواسانه را دچار ابهام و اشکال ساخته است. تمرکز عمده این فصل بر پویایی ساختاری این انقلاب و مشروعیت نداشتن دولت است. به طور مشخص تر تلاش اصلی، بررسی تأثیر کاتالیزوری موقعیت شبه پیرامونی بر تضادهای ساختاری ایران و نیز چگونگی مشروعیت‌زدایی از دولت است.

عناصر سیستمی (خاستگاه سرمایه‌داری جهانی) به علل داخلی برخورد انقلابی در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ / ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ منجر شد. به طور کلی، در پی مجبور شدن ساختارهای حاشیه‌ای به پاسخگویی به تقاضاهای خارجی، نفوذ مرکز باعث عدم تعادل داخلی نهادهای سیاسی و اقتصادی می‌شود (پورتز ۱۹۷۸، ۱۲). بیش از آنکه نفوذ سرمایه‌داری باعث فرایند سریع و خطی از میان رفتن ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری شوند، ساختارهای سرمایه‌داری ممکن است با ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری به همسازی رسیده، حتی آنها را ترویج دهند و بدین ترتیب نبود تعادل را استمرار بخشند (پورتز ۱۹۷۸، ۱۳؛ بازول و جرجانی ۱۹۸۸). با تغییر روابط اجتماعی تولید، روبنای جامعه پیرامون (هویتها، ارزشها و چارچوبهای سیاسی) نیز دستخوش تغییر می‌شود و نهادهای «ستی» سیاسی و اجتماعی‌ای که روزی ستونهای حمایتی دولت بودند، به صورت مخالفان نیرومند آن درمی‌آیند.

توسعه سرمایه‌داری دولتی، سطح نیاز مشروعیت رژیم را افزایش داده، باعث بحران در صحنه سیاسی می‌شود. «ساختار سیاسی در حال گذاری به ظهور می‌رسد ... [که دربردارنده]

بی‌ثباتی‌های ناکام‌کننده‌ای است که در عناصر سنتی و مدرن، نارضایتی‌های رو به رشدی را پدید می‌آورد» (آندرسون، زایبرت و واگز، ۱۹۸۷، ۱۹۰). این بی‌ثباتی‌ها مشروعیت توده‌ای را کاهش می‌دهد چرا که دولت در پاسخگویی به تقاضاها فاقد کارایی می‌شود. مشاهدات لیپست، ما را در تحلیل دوره انتقالی یک رژیم کمک می‌کند؛ هنگامی که «منزلت نهادهای محافظه‌کار عمده مورد تهدید قرار گیرد یا تمامی گروه‌های عمده جامعه به نظام سیاسی دسترسی نداشته باشند، بحران مشروعیت حادث می‌شود» (۱۹۸۴، ۸۹).

توانایی رو به رشد سرکوب دولتی، حداقل در کوتاه مدت، فرمانبری پرولتاریا و «اعتدال» تعارض نخبگان را تضمین می‌کند (انگلس، ۱۹۶۸، ۵۸۶). بی‌ثباتی ساختار سیاسی - اقتصادی تنها هنگامی می‌تواند به انقلاب بینجامد که دولت از وظایف خود بازماند. این امر از طریق بحران ملی به وقوع می‌پیوندد، بحرانی که در آن دولت به عنوان تابعی از بی‌قدرتی نخبگان «نمی‌تواند به شیوه قدیمی خود ادامه دهد» (لنین، ۱۹۶۴، ۲۱۴).

در مورد ایران ادعا بر این است که انتقال آن از شیوه‌های غیر سرمایه‌داری تولید، طی دوره ادغام آن در اقتصاد جهانی، تعارضات سیاسی - اقتصادی عمیقی را ایجاد کرد. سیاستهای توسعه، سرمایه‌داری دولتی ایران را به شبه پیرامون راند. منزلت شبه پیرامونی، شاه را واداشت تا دولت را به سمت نهادهای غیر سرمایه‌داری نیرومند؛ یعنی بازار و مسجد گسترش دهد. با گرفتار آمدن کشور در چنگال تورم ساختاری و بحران اقتصاد جهانی، بحران سیاسی به ظهور رسیده، تشدید شد. این بحران ملی بدون ذخیره‌ای از مشروعیت، دیگر در چهارچوب نظام سیاسی موجود قابل مهار کردن نبود.

این تحلیل به بررسی برخورد در دو سطح می‌پردازد: پویایی‌های داخلی (طبقه) و خارجی (اقتصاد جهانی). در مورد نخست، نقطه آغاز روابط اجتماعی تولید در ایران ماقبل سرمایه‌داری است و در مورد دوم، تعارضات حاصل از جذب ایران در اقتصاد جهانی، تحلیل می‌شود. برای روشن ساختن این تعارضات، مطالعه مزبور به چهار دوره تقسیم می‌شود: دوره مصدق (۱۹۵۳ - ۱۹۵۱)، انقلاب سفید (۱۹۶۳ - ۱۹۶۱) کسب منزلت شبه پیرامونی (۱۹۷۳)، و بالاخره آستانه انقلاب (۱۹۷۷).

ایران ماقبل سرمایه‌داری

به دلیل رقابت امپریالیستی بر سر ایران طی قرن نوزدهم، تولید سرمایه‌داری در نطفه خفه شد. از آنجا که رضاخان بنیانگذار سلطنت پهلوی، خود بزرگترین زمیندار ایران بود، طی دوره سلطنت وی اصلاحات ارضی، اولویت نیافت. در سال ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹، روابط اجتماعی تولید در ایران با قرنهای قبل از آن اندکی تفاوت پیدا کرد.

شش چهارچوب مالکیت را می‌توان از هم متمایز ساخت: زمینها و روستاهای زیر مالکیت دولت، زمینها و روستاهای سلطنتی، زمینهای وقف، مالکیت خصوصی بر املاک فتودالی و املاک قبیله‌ای. بیشتر روستاها (حدود ۷۲ درصد) در اختیار زمینداران قرار داشت (کاکرافت ۱۹۸۰، ۹۷). اما حتی این اعداد و ارقام نیز تمرکز اراضی را کم برآورد کرده است. بیرون از خانواده اشرفی، حکومت به تنهایی حداقل هزار و پانصد روستا را به طور کامل یا جزئی مالک بود، حال آنکه شاه مالک دو هزار روستا بود (هوگلند، ۱۹۸۲، ۱۳-۱۲). یک روستا دربردارنده تعدادی از گروههای اجتماعی مجزا بود: مباشران، نسق‌داران و خوش‌نشینان^۱. روستاییان به واسطه ترتیبات سهم‌بری و اجاره‌داری به زمینداران وابسته بودند که این امر شامل قرض‌دهی نیز می‌شد. قراردادهای سهم‌بری با توجه به سنت محلی تنظیم می‌شد و بر پنج عنصر تولید مبتنی بود: زمین، آب، بذر، حیوانات و ادوات کشاورزی و نیروی کار. در پایان، کارگران فصلی بدون زمین بودند. از آنجا که بیشتر روستاها درصد بالایی از این کارگران (بین ۳۵ تا بالای ۵۰ درصد) را در اختیار داشتند، کشاورزان پیوسته از بی‌ثباتی و کم‌اهمیتی خود آگاه بودند (هوگلند ۱۹۸۲، ۲۸).

بنا به نوشته کاکرافت «نظام اجاره‌داری زمین، نهادی فتودالی بود که در آن اگر چه نسق‌داران از حقوقی مرسوم نسبت به زمین برخوردار بودند، اما زمینداران مالک زمین بوده، با کنترل خود بر آبیاری، فرایند تولید را در اختیار داشتند و از طریق کارگزاران محلی، کنترل سیاسی خود را اعمال می‌کردند. مبادله به صورت پایاپای بود و پول کاربرد محدودی داشت» (۱۹۸۰، ۱۰۰).

منافع مرکز در کشاورزی ماقبل سرمایه‌داری ایران در مقایسه با تولید نفت که در دهه ۱۹۲۰ / ۱۲۹۹ آغاز شد چندان چشمگیر نبود. شاه از روزهای آغازین سلطنت خود به اهمیت روزافزون استراتژیکی و اقتصادی ایران برای مرکز پی برد. وی با مهارکردن خواسته‌های امپریالیست‌ها بر اولین مخالف ملی‌گرای خود فائق آمد.

درسهایی از بحران مصدق

محمد مصدق در سال ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ با حکم به بیرون آوردن سرنوشت اقتصادی ملت از دست انگلیسی‌ها به نخست‌وزیری رسید. وی پیشگام ملی‌کردن صنعت نفت بود و این حرکتی بود که دیگر کشورها از آن پیروی کردند. وی در عین حمایت از آرمان بورژوا - دموکراتیک ملی در صدد حفظ وضع موجود در کشور و تقویت بازار بود. در همان حال وی کوشید تا قدرت شاه را محدود سازد (به بیان دیگر ارتش را از دست وی خارج کند). و اصلاحاتی اجتماعی برای طبقه متوسط در حال رشد ارائه کند. نخست‌وزیری مصدق از دو جهت نقطه عطفی در سیاست ایران به شمار می‌رود: ۱) این نخست‌وزیری، واپسین نفع‌های زمینداران در مقابل سلطنت متمرکز بود؛ ۲) طبقه متوسط جدید را در صحنه سیاسی [کشور] معرفی کرد.

حمایت متنوع مصدق به سیاستهای متعارضی منجر شد. وی سرانجام برای راضی ساختن بخش مذهبی طرفداران سنتی خود به «اصلاحاتی» اجتماعی دست زد. مشخص‌تر از همه آنکه فروش مشروبات الکلی را ممنوع اعلام کرد و حق رأی از زنان باز پس گرفته شد. حکومت، قوانینی را برای حمایت از تولیدکنندگان خرده‌پا (بازاریان و صاحبان صنایع و حرفه‌دستی) در مقابل رقابت خارجی به تصویب رساند. این نخست‌وزیر فارغ‌التحصیل از پاریس با اعتماد به قدرت خود بعدها از حامی و نگهبان وضع موجود به مصلح اجتماعی بدل شد. هنگامی که شرکت‌های خصوصی و دولتی داخلی به رقابت با محصولات بازار برخاستند، بازاریان از حمایت خود دست کشیدند و هنگامی که حکومت مسأله حق رأی زنان را بازنگری کرد، مذهبی‌ها نیز حمایت خود را از وی دریغ داشتند. در این زمان حامیان مصدق تنها به طبقه متوسط جدید که تعداد آنها بسیار اندک بود، محدود می‌شد، با این پایگاه حمایتی و با اقتصادی بحران‌زده، مصدق به سرعت از طریق کودتایی که سازمان سیا آن را هدایت می‌کرد، در سال ۱۹۵۳ سرنگون شد.

در سطحی ساختاری‌تر، می‌توان بی‌تعادلی ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری را در برنامه‌های توسعه حکومت مشاهده کرد. به این برنامه‌ها - اول (۱۹۵۵-۱۹۴۹/۱۳۳۴-۱۳۲۸)، دوم (۱۹۶۲-۱۳۳۴/۱۳۴۱/۱۹۵۵)، سوم (۱۹۶۷-۱۹۶۲/۱۳۴۶-۱۳۴۱) چهارم (۱۹۷۲-۱۹۶۸/۱۳۴۷-۱۳۵۰) و پنجم (۱۹۷۸-۱۹۷۳/۱۳۵۶-۱۳۵۱) - می‌توان به عنوان نمونه‌ای از اولویتهای اقتصادی و کارآیی سیاسی حکومت نگاه کرد.

تا اعطای کمکهای قابل ملاحظه امریکا از سوی دولت آیزنهاور، شاه جوان به شکل

نامطمئنی از سوی طبقات ماقبل سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار در حال ظهور حمایت می‌شد. این توازن ناستوار بدین معنا بود که دو برنامه اول توسعه بسیار ناکارآمد بودند (لونی، ۱۹۸۲، ۱۳).

دوره مصدق نشان‌دهنده ائتلافی ساختگی در جهت حمایت از شاه بود. شاه پس از بازگشت به قدرت، تمایل بیشتری به همسازی قدرت با سرمایه‌داری بین‌المللی به شیوه طریق فرمانبری داشت. با پیدایی کمک‌های قابل ملاحظه نظامی، ناستواری حکومت وی پایان یافت. در اولین دهه (۱۹۶۳-۱۳۴۲/۱۹۵۳-۱۳۳۲)، ایالات متحده کمک‌هایی به ارزش بیش از نیم میلیارد دلار به ایران فرستاد. شاه توانست نیروهای نظامی خود را با سی درصد افزایش از ۱۲۰/۰۰۰ نفر به ۲۰۰/۰۰۰ نفر برساند و بودجه نظامی را بیش از دو برابر کند (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۲۰). افزون بر این شاه همچنین به منظور گسترش میزان حمایت خود در میان نظامیان، کمک‌های غیر نظامی را به سمت نظامیان روانه ساخت.

باقیمانده کمک‌های غیر نظامی صرف دگرگون‌سازی روابط اجتماعی تولید در ایران شد. هدف نهایی این دوره «حمله نهادی» (Institution-attacking) (لونی، ۱۹۸۲، ۲۰)، توسعه سرمایه‌داری انحصاری دولتی بود. پیش از این، تعارضات حاصل از این نوع توسعه، به طور سطحی بررسی شده است. «برای مثال پروژه‌هایی که باعث افزایش بی‌ثباتی با توجه به ترتیبات اجتماعی و اقتصادی غالب شدند ... به وسیله مقامات دولتی به عنوان نگرش‌هایی کاملاً دگرگون‌شونده قلمداد شدند و روابط اجتماعی، اقتصادی موجود در کشور با افزایش رفاه مادی [سرمایه‌دارانه] امکان همزیستی بیشتری با این ترتیبات پیدا کردند» (لونی، ۱۹۸۲، ۲۰). این بار، شاه تلاش‌های غیرمستقیمی برای بازسازی کشور به عمل آورد. اما با انقلاب سفید، وی به طور آشکار به رویارویی با نهادهای ماقبل سرمایه‌داری پرداخت.

انقلاب سفید

شاه با کمک دولت آیزنهاور، در موقعیت خود مصالحه‌ای انجام داد. اما در همان زمان که وی مشکلات نخست‌وزیری مصدق را پشت سر می‌گذاشت، خیابانها در سال ۱۹۶۱ / ۱۳۴۰ دستخوش آشوب شد. برنامه‌های بلندپروازانه توسعه شاه و پرداختهای بالای نظامی، باعث کسر بودجه شد. ترکیبی از کسر بودجه و دستاوردهای ناخوشایند سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۵۹ / ۱۳۳۹ -

۱۳۳۸، ضریب قیمت مصرف‌کننده را تا ۳۵ درصد افزایش داد (آبراهامیان ۱۹۸۲، ۴۲۲). با بی‌ثبات شدن رژیم، دولت کندی در آستانه انقلاب کوبا، ۸۵ میلیون دلار به ایران کمک کرد، مشروط به اینکه شاه اصلاحات لیبرالی را بخصوص در مورد اصلاحات ارضی به اجرا گذارد. با این هدف، علی‌امینی به عنوان نخست‌وزیر اصلاح‌طلب به شاه تحمیل شد.

فرویند اصلاحات ارضی به منظور درهم شکستن ساختارهای قدرت فئودالی در روستاها و حاشیه‌ها، طراحی شده بود. این ساختارها تنها تهدید استوار به جا مانده علیه شاه بودند. بعلاوه، اصلاحات ارضی می‌توانست باعث فروکش کردن انتقادات عناصر اصلاح‌طلب شود. اما تلاش اصلی، وارد ساختن روستاها در اقتصاد ملی بود و این تلاشی بود که پیش‌شرط توسعه سرمایه‌داری انحصاری دولتی به شمار می‌رفت (هالیدی، ۱۹۷۹، ۱۰۴). ارسنجانلی - وزیر کشاورزی امینی - سیاست اصلاحات ارضی را که رسماً به عنوان لایحه اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ / ۱۳۴۱ خوانده می‌شد، به مرحله اجرا گذاشت. این سیاست خواستار موارد زیر بود:

- ۱- زمینداران باید به یک روستا یا شش دانگ از روستاهای مختلف محدود شوند.
- ۲- باید طی هر ده سال و بر اساس محاسبات مالیاتی تعیین شده، اجرت پرداخت گردد.
- ۳- زمین باید میان سهم‌برانی که در آن کار می‌کنند، تقسیم شود.

سیاستهای اصلاحات ارضی اوایل دهه ۱۹۶۰ را می‌توان به دو چهارچوب جدا از هم تقسیم کرد. چنان که پیش از این اشاره شد، اصرار کندی برای تعیین امینی به نخست‌وزیری، در واقع تلاش برای از میان بردن نارضایتی در بستر [جامعه] بود. اگر اصلاحات ارضی چنان که در ابتدا برنامه‌ریزی شده بود، به اجرا درمی‌آمد، رژیم می‌توانست دوام بیشتری پیدا کند. اما با مخالفت امینی در برابر پرداختهای نظامی روزافزون شاه، دولت کندی دست از حمایت امینی برداشت و از شاه پشتیبانی کرد و به این ترتیب امینی از قدرت برکنار شد. هدف عمده سیاست اصلاحات ارضی ارسنجانلی به وجود آوردن روستاییانی از طبقه متوسط بود. رژیم با تبدیل کردن نسق‌داران به کشاورزان مستقل، امید داشت پایگاهی حمایتی در میان کشاورزان کسب کند و طبقه مصرف‌کننده روستایی به وجود آورد (هالیدی ۱۹۷۹، ۱۰۴؛ مارشال ۱۹۸۸، ۳۰).

با کنار رفتن امینی، تیسمار ریاحی - وزیر کشاورزی جدید - افسر نظامی‌ای بود که روی هم رفته دیدگاههایی متفاوت درباره اصلاحات ارضی داشت. وی بر آن بود تا به جای تبدیل کشاورزان و روستاییان فاقد زمین به کشاورزان مستقل، زمینداری فئودالی را به سرمایه‌داری

کشاورزی مبدل سازد. [از این رو] زمیندارانی که از لایحه سال ۱۹۶۲ / ۱۳۴۱ ارسنجانی جان سالم به در بردند، از تسهیلات و امتیازات بیشتری برای ترغیب سرمایه‌داری کردن تولیدات کشاورزی بهره‌مند شدند.

شاه به منظور پرده‌پوشی خواسته‌های «اصلاحی» خود و معرفی خویش به عنوان پادشاهی مهربان و اصلاح‌طلب، از موفقیت اصلاحات ارضی خود در برنامه گسترده اصلاح اجتماعی، با نام انقلاب سفید یاد کرد. علاوه بر اصلاحات ارضی، پنج بخش عمده این برنامه عبارت بودند از:

- ۱- ملی کردن جنگلها؛
 - ۲- فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی؛
 - ۳- سهام‌کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛
 - ۴- اعطای حق رأی به زنان؛
 - ۵- ایجاد سپاه دانش در روستاها.
- هنگامی که شرکتهای کشت و صنعت مزارع را به کشت میوه و سبزیجات قابل فروش در بازارهای مرکز (Core) اختصاص دادند، ایران که زمانی صادرکننده غلات بود، به شبکه واردکننده این محصولات تبدیل شد. واگذاری کمکهای ایالات متحده طبق قانون عمومی ۴۸۰ (استفاده از مازاد کشاورزی ایالات متحده به عنوان کمک خارجی) رقابت داخلی را کاهش داد و باعث افزایش و تعدیل الگوهای مصرف در امتداد الگوی غربی شد و ایران را وابسته‌تر ساخت (مورگان، ۱۹۷۹، ۱۲۹)، [تا جایی که] در اواسط دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ این میزان وابستگی به کشاورزی ایالات متحده برای کشوری که پانزده سال قبل خودکفا بود، بسیار تعجب‌انگیز می‌نمود. چنان که مورگان (۱۹۷۹، ۱۲۷) ابراز می‌دارد، ایران به صورت «کشوری کاملاً تحت‌الحمايه کشاورزی ایالات متحده» در آمد که در روشهای کشاورزی، غلات، ماشین‌آلات و کودهای شیمیایی متکی به ایالات متحده بود. بدین ترتیب کالایی شدن بخش کشاورزی و ادغام آن در نظام جهانی، جهت‌فعاليتها را به گونه‌ای سازماندهی کرد که وابستگی کشور را شدت بخشید.

این موارد بر ساختار طبقاتی روستایی تأثیر بهتری داشت. در اواسط دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ سه طبقه مجزا وجود داشت: کشاورزان خوش‌نشین، کشاورزان مستقل و کارگران روستایی.

زمینداران غایب همچنان سهم معتناهی از زمین کشاورزی خود را که حدود ۵۰ درصد از زمینهای قابل کشت بود اداره می‌کردند (هوگلند، ۱۹۸۲، ۷۹). [در این سالها] تعداد نخستین کسانی که از اصلاحات ارضی سود بردند (یعنی کشاورزان مستقل) حدود سی و دو درصد افزایش یافت و از ۱/۹ میلیون خانواده در سال ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹ به ۲/۸ میلیون خانواده در سال ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱ رسید (هوگلند، ۱۹۸۲، ۲۲)، اما ۶۵ درصد [این کشاورزان] دارای املاکی کمتر از پنج هکتار (یازده جریب) بودند؛ یعنی دو هکتار کمتر از حداقلی که در بیشتر مناطق برای داشتن زندگی مناسب لازم بود (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۲۹). از آنجا که رژیم، طرفدار کشاورزی [کلان] با سرمایه متمرکز بود، این کشاورزان از طریق نظام تعاونی با هم به همسازی رسیدند.

کشاورزان از جای خود کنده و کارگران روستایی به شهرها رانده شدند. این شهرنشینان جدید به صورت کارگران و شبه کارگران شهرهای بزرگ (بخصوص تهران) درآمدند. ورود آنها در مبارزه، ماهیت و موفقیت انقلاب سالهای ۷۹ - ۱۹۷۸ / ۵۷ - ۱۳۵۶ را تعیین کرد.

شبه پیرامون

کالایی شدن روابط و ادغام کامل در اقتصاد جهانی، راه ایران را برای صنعتی شدن موفق در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ هموار کرد. با ظهور نهادهای روستایی، شاه به عرضه بیش از صد نیروی کار و وجود بازار روستایی پی برد. از سال ۱۹۶۳ / ۱۳۴۲ تا ۱۹۷۸ / ۱۳۵۶ اشتغال در بخش کشاورزی ۲۳ درصد کاهش یافت. حال آنکه اشتغال در بخش صنعتی ۱۳ درصد افزایش پیدا کرد (بیات، ۱۹۸۷، ۲۵).

طی برنامه سوم توسعه، (۱۹۶۸ - ۱۹۶۳ / ۱۳۴۷ - ۱۳۴۲) شاه استراتژی جایگزینی واردات را در پیش گرفت. به منظور ترغیب سرمایه‌های ملی و بین‌المللی، وجود سرمایه‌گذاری دولتی ضرورت داشت. سرمایه‌گذاری دولتی بین ۳۸/۸ درصد (برنامه پنجم توسعه) تا ۶۰ درصد (۱۹۷۵ / ۱۳۵۳) کل توسعه صنعتی در نوسان بود. اما در پایان برنامه توسعه، پیشرفتی در تولید کالاهای مصرفی بادوام (مانند یخچال، تلویزیون و دیگر لوازم منزل) به وجود آمد (آموزگار، ۱۹۷۷، ۷۹). در سال ۱۹۶۹ / ۱۳۴۸ واردات کالاهای مصرفی (اعم از پایدار و غیرپایدار) ۱۹ درصد نسبت به دهه قبل کاهش یافت و ارزش افزوده تولید از سال ۱۹۶۳ / ۱۳۴۲ تا ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱ به طور متوسط ۱۲/۳ درصد افزایش یافت (لونی، ۱۹۸۲، ۳۹).

اما رشد ایران در دهه ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹ اهمیت خود را از دست داد. چرا که به شدت تحت‌الشعاع شوک [نفتی] اوایل دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ قرار گرفت.

رشد حاصل از نفت

اگرچه شکل‌گیری اوپک در سال ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹ واکنشی در برابر توافق‌های نهانی شرکت‌های عمده نفتی بود، اما تا سال ۱۹۶۹ / ۱۳۴۸ تأثیر و کارآیی عمده‌ای نداشت. در این زمان شاه ابراز داشت که «من می‌گویم این نفت ماست آن را پمپاژ کنید. در غیر این صورت ما خود آن را پمپاژ خواهیم کرد» (روبین، ۱۹۸۰، ۱۳۱). مشخص بود که شاه داشت نقش فرمانبرداری خود را از دست می‌داد. وی در دسامبر سال ۱۹۷۰ / ۱۳۴۹ پیشگام اعلام این مطلب بود که اگر حق امتیاز افزایش نیابد، تولید [نفت] متوقف خواهد شد. در سال ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱ نه تنها ایران، بلکه مجموعه‌ای از کشورهای دیگر که فرصت را مناسب دانسته بودند، درخواست دیگری ارائه دادند. [در این زمان] در حالی که ایالات متحده خود را با نخستین بحران اقتصادی عمده که دیگر رو به زوال گذاشته بود، متنبق می‌کرد (یعنی مشکل [شناخته‌شدن] طلا به عنوان پشتوانه پول و به دنبال آن کاهش ارزش دلار)، ایران خود را برای وارد آوردن ضربه نهایی آماده می‌ساخت. به هر صورت، شاه نمی‌بایست ابتکار عمل را به دست می‌گرفت. جنگ یوم کیبور ((رمضان)) انگیزه‌ای برای صدور نفت فراهم آورد چرا که کشورهای مختلف تولید کننده نفت، دولت‌های طرفدار اسرائیل را تحریم کرده بودند. شاه که از این تحریم پیروی نکرد، منافع را درو کرد.

شاه با برخورداری از میلیارد‌ها دلار نفتی، سیاست سرمایه‌داری انحصاری دولتی را در پیش گرفت و از طریق معافیت‌های مالیاتی، اعتبارات آسان، کم‌کهای مدیریتی و تعرفه‌های حمایتی برای گسترش تولید کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای جهت عرضه به بازارهای داخلی، امتیازهای مناسبی عرضه کرد و انگیزه‌هایی به وجود آورد. حرکت ایران به سمت شبه پیرامون نوعی استراتژی «استفاده از فرصت حاصله» بود (والرشتاین، ۱۹۷۹، ۷۶). به طور خلاصه، این استراتژی متضمن کنش ستیزه‌جویانه دولتی از سوی کشوری پیرامونی برای کسب بازار داخلی خود (و احتمالاً بازارهای منطقه‌ای) از طریق قرارداد با اقتصاد جهانی و به دنبال آن کاهش قدرت سیاسی - اقتصادی مرکز بود (۱۹۷۹، ۷۷).

بنابراین انتظار می‌رود که افزایشی در [تولید] کالاهای سرمایه‌ای و گسترش تجارت به دیگر

کشورهای نیمه پیرامونی و پیرامونی صورت گرفته باشد. چنان که در فاصله سالهای (۷۶ - ۱۹۷۴ / ۵۵ - ۱۳۵۳) این وضعیت وجود داشته است. طی این زمان کالاهای ساخته شده برای نخستین بار بر اصلی‌ترین کالاهای صادراتی ایران به لحاظ سنتی؛ یعنی پنبه و قالی پیشی گرفتند (Middle East Annual Review, 1977, 190). یازده کالای صنعتی انتخاب شده، از آبرگرمکن گرفته تا تلویزیون و کامیون ۲۱۹ درصد افزایش یافت و از ۹۶۹۰۰۰ واحد در سال ۱۹۷۱ / ۱۳۵۰ به ۲۱۲۲۰۰۰ واحد در سال ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵ رسید (Middle East Annual Review, 1977, 187).

با بررسی سه پایه قدرت اقتصادی (یعنی کشت و صنعت، تجارت و مالیه) و ویژگیهای توسعه ایران مشخص می‌شود. مطمئناً ایران در تولید و حتی صادرات کالاهای سرمایه‌ای پیشرفت قابل توجهی کرده بود. اما افزایش جنبه مالی این سه پایه اقتصادی بود که بیشترین تعجب را برمی‌انگیخت. در حالی که بیشتر کشورهای پیرامونی به سرمایه‌گذاری خارجی تا حد امتیاز کاپیتولاسیون دست یافته بودند، ایران یک سرمایه‌گذار بین‌المللی به شمار می‌رفت.

بانک مرکزی در سال ۱۹۷۳ یک میلیون دلار سرمایه‌گذاری خارجی داشت، در حالی که ایران در پایان سال ۱۹۷۴ / ۱۳۵۳ به ۲/۴ میلیون دلار سرمایه‌گذاری خارجی دست زد و ۳۲۴ میلیون دلار سود از محل آن دریافت کرد (بانک مرکزی، ۱۹۷۵، ۱۰۰). بیشتر این پول از طریق سرمایه‌گذاری اوراق بهادار و تملک املاک شهری به مرکز بازمی‌گشت. از آنجا که در مورد این جنبه بسیار تبلیغ می‌شد، بسیاری از کشورهای مرکز به این فکر افتادند که چرا باید سرنوشت اقتصادی آنها در دست خارجی‌ان باشد. درست در زمانی که انتظار داشتند سرمایه‌ها به مرکز بازگردد و موقعیت تازه‌ای به دست آید، ایران در سلسله مراتب سرمایه‌گذاری بین‌المللی چنین عمل نمی‌کرد. ایران همچنین به منظور گسترش بازار خود، سیاستهای نو استعماری مانند کمک بلاعوض، کمک و اعطای وام به کشورهای اروپای شرقی و کشورهای پیرامونی را آغاز کرد. در سال ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵ ایران ترتیباتی را برای همکاری تجاری با چهل و یک کشور فراهم آورد؛ ارزش این برنامه به ۸۶ میلیارد دلار می‌رسید (آموزگار، ۱۹۷۷، ۲۱۶)^۲. همزمان با پیشرفت اقتصادی، نقش سیاسی ایران نیز به شکل اسف‌باری تغییر کرد.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ ایران زمینه را برای ارائه نقش خود به عنوان قدرتی شبه امپریالیستی آماده می‌کرد. یکی از اولین گامها، مداخله نظامی و توسعه طلبی سرزمینی بود. ایران در نوامبر

۱۹۷۱ / ۱۳۵۰ با موافقت بریتانیا و احتمالاً ایالات متحده، سه جزیره (ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک) را از شیخ نشینهای عربی تنگه هرمز [باز پس] گرفت (روبین ۱۹۸۰، ۱۳۳). در سال ۱۹۷۲ شاه به دعوت سلطان قابوس نیروهایی به عمان فرستاد. «انگیزه اصلی پذیرش این درخواست، آن چنان که اغلب گفته می‌شود، بیم از ایجاد رژیم رادیکال در طول آبهای خلیج [فارس] نبود، بلکه بیشتر به منظور نشان دادن این بود که ایران قدرتی منطقه‌ای است» (گراهام، ۱۹۷۹، ۱۸۰).

با از میان رفتن هژمونی ایالات متحده [در صحنه بین‌المللی]، دکترین نیکسون - کیسینجر با هدف کاهش سرعت زوال از طریق ایجاد «مراکز منطقه‌ای قدرت» طراحی شد (کاتول و داگرتی، ۱۹۷۷، ۵۸). این دکترین به طور ساده چنین مطرح می‌کرد که ایالات متحده، تسلیحات را فراهم می‌آورد و کشور مورد نظر، تأمین کننده نیروی انسانی خواهد بود. در ایران پس از سال ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲، دکترین نیکسون - کیسینجر «نه تنها با هزینه اندک انجام پذیر بود، بلکه دستاورد مالی قابل ملاحظه‌ای نیز (تا میزان ده میلیارد دلار از سال ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲) می‌توانست برای صنعت نظامی ایالات متحده به بار آورد (گراهام، ۱۹۷۹، ۱۷۷). با تعیین شاه به عنوان کلاتر خاورمیانه، ایالات متحده سیاست اختیار تام ارسال تسلیحات را [به ایران] واگذار کرد. [به این ترتیب] وضعیت حاخا جدیدی بروز کرد: ایالات متحده به هر میزان که قدرت خود را از دست می‌داد، مراکزی منطقه‌ای، مانند ایران قدرت بیشتری به دست می‌آوردند. اما این امر در عالم واقع چنین نبود. عملیات و نگهداری تسلیحات، بسیار پیچیده و مستلزم برنامه‌های آموزشی طولانی مدت و وارد کردن بیست هزار تکنسین و مشاور امور دفاعی بود. افزایش ارسال تسلیحات به جای آزادسازی ایران، وابستگی این کشور را به متخصصان فنی ایالات متحده بیشتر کرد. (امین، ۱۹۷۶، ۳۸۰).

نقش جدید شبه پیرامونی / شبه امپریالیستی [ایران]، ماهیت مستبدانه این رژیم را وخیم‌تر ساخت. از آنجا که شاه به طور روزافزون بر دستگاه سرکوب دولت تکیه می‌ورزید، خود را هر چه بیشتر از توده‌ها دور می‌کرد. مفسران اشاره کرده‌اند که پس از حرکت به سمت شبه پیرامون، شخصیت شاه تغییر یافت و خود را شریک ایالات متحده فرض کرد و دیگر نقش فرمانبرداری برای خود در نظر نگرفت: «رفتار شاه اکنون متکبرانه شده بود و وی دیگر تمایلی به تحمل انتقادات نداشت» (لونیڈز، ۱۹۸۴، ۷). این افزایش قدرت را می‌توان در تصمیم‌گیری امور

داخلی، بویژه در برنامه‌های توسعه چهارم و پنجم مشاهده کرد. در حالی که پیش از این تزلزل حاکمیت شاه جوان باعث ضعف برنامه‌های توسعه شده بود، بعد از آن استبداد بود که باعث سیاستهای فاجعه‌آمیز می‌شد. رضوی و وکیلی در توصیف نحوه تهبیه برنامه‌های توسعه به توضیح این نکته می‌پردازند: «پس از اصلاح برنامه [توسط شورای اقتصاد] این برنامه به شورای عالی اقتصاد فرستاده می‌شد. تفاوت اساسی میان این شورا و شورای پیشین، حضور شاه بود. در سالهای اولیه، نشست این شورا، مراسمی تشریفاتی بود که در آن برنامه توسعه برای شاه توضیح داده می‌شد. اما در سالهای بعد، شورای عالی اقتصاد به مهمترین گام در تهبیه برنامه تبدیل شد. در طی این نشست، شاه در واقع اهداف و آرمانهای اساسی برنامه توسعه را دیکته می‌کرد. این امر منطق کل فرایند را تغییر داد و تلاش در جهت برنامه‌ریزی تا حد اقداماتی عبث تنزل یافت» (۱۹۸۴، ۵۳).

بدین ترتیب در طی سالهای ۷۶ - ۱۹۷۴ / ۵۵ - ۱۳۵۳، ایران بیش از آنکه به پیرامون نزدیک باشد به مرکز نزدیک بود. اما نمی‌توان گفت که این کشور کاملاً از آسیب‌پذیریهای منزلت پیرامونی فرار کرده بود. پیش از تحلیل این مطلب، به دلیل نقش ابزاری طبقات باقیمانده ماقبل سرمایه‌داری در انقلاب، نگاهی کوتاه به آنها خواهیم انداخت.

عناصر مذهبی

جنبه مذهبی انقلاب ایران در رویتنا، عنصر پویای مهمی به نظر می‌رسد. نمی‌توان پذیرفت که این جنبه به عنوان عنصر عمده تشکیل دهنده هویت ایرانی هیچ نقشی را ایفا نکرده باشد. مطمئناً مهمترین موضوع قابل شناسایی در انقلاب، اسلام «رادیکال» با تمامی تنگناهایش بود: پیرمردهایی با ریش سفید و انبوه و عمامه‌های سیاه، زنان چادری، شهدا و میلیونها تظاهرکننده در خیابانها علیه «شیطان بزرگ». اگر چه نمی‌توان انکار کرد که دین (و در اینجا اسلام شیعی)، از پایه انقلاب بود، اما می‌توان اهمیت آن را تنها با بررسی علل ساختاری سیاسی - اقتصادی انقلاب معین کرد.

علما از زمان صفویه در قرن شانزدهم به صورت نهادی موازی دولت در آمده بودند. صفویه به منظور افزایش مشروعیت رژیم، اسلام شیعی را مذهب رسمی اعلام کرد. از آنجا که منبع عمده در آمد علما؛ یعنی اراضی موقوفه، مستقل از رژیم بود، علمای شیعی قدرتی به مراتب

بیش از علمای سنی مصر و ترکیه داشتند (اخوی، ۱۹۸۰، ۱۷). این قدرت تا زمان تعدی و تجاوز قدرتهای امپریالیستی؛ یعنی بریتانیا و روسیه تزاری، به رویارویی با دولت نپرداخت. در پایان قرن نوزدهم (یعنی در تمام طول دوران حکومت قاجاریه)، دولت «با قدرتهای ستیزه‌جوی غیر مسلمانی که ایران را در معرض تهدید اشغال کامل و از میان بردن ماهیت آن به عنوان جامعه‌ای اسلامی قرار داده بودند، همراه شد.» و علما به اعتراض علنی پرداختند (الگار، ۱۹۷۲، ۲۳۵).

تعارض میان روحانیان و دولت پهلوی، با انقلاب سفید به اوج خود رسید. پاسخ روحانیون به انقلاب سفید معمولاً با مخالفت در برابر اصلاحات ارضی، مساوی انگاشته می‌شود. شکی نیست که علما، تظاهرات توده‌ای علیه انقلاب سفید را رهبری کردند، اما ملاحظات اقتصادی دقیق علما ضروری‌ترین دل مشغولی نبود. از آنجا که اراضی موقوفه از مصادره معاف بود، نسبت دادن مخالفت علما در طی دوران انقلاب سفید به موضوعات اقتصادی، نادرست به نظر می‌رسد (هوگلند، ۱۹۸۲، ۶۹). با وجود آنکه روحانیت زمینهای خود را مستقیماً از دست نداد، رژیم از اصلاحات ارضی برای چالش سیاسی با آنها استفاده کرد. بدین ترتیب پلیس مخفی دولت؛ یعنی ساواک به طور غیر مستقیم یا از طریق خودداری از اعطای منابع (مانند آب زراعی، بذر و کود)، آنها را تحت فشار قرار داد (کاکرافت، ۱۹۷۸، ۱۴۷). بعلاوه، کالایی شدن کشاورزی، ساز و کار قدرت سنتی آنها را که بر رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری مبتنی بود، تباہ ساخت.

در حالی که پادشاهان قبل از پهلوی قدرت خود را با روحانیت در قبال مشروعیت معامله می‌کردند، شاهان پهلوی سعی کردند از طریق تمسک به نمادهای باستانی سلسله هخامنشی برای خود کسب مشروعیت کنند. با قرار گرفتن نهادهای سکولار در حوزه‌های قضاوت و آموزش به جای علما، منافع مشترک علما در معرض تهدید قرار گرفت. دولت با ارتقا به سطح شبه پیرامون، مستقیماً خود را با مخالفت علما، بخصوص [امام] خمینی روبه‌رو یافت (اخوی، ۱۹۸۰، ۱۳۵). بدین ترتیب احیای مخالفت روحانیان نتیجه مستقیم استبداد رو به رشد شاه و ایجاد خلل در آنها به عنوان گروه قدرت سنتی بود.*

برخلاف برداشت مردم (و حتی آثار دانشگاهی)، اسلام شیعی به لحاظ تاریخی به جای مخالفت با دولت، به همکاری با آن پرداخته است. [به این معنا که] دولت ضعیف اما کارآمد، ضامن قدرت سیاسی علما و نهاد وقف ضامن استقلال اقتصادی آنها بود. علما با رد تمرکز

قدرت از طریق قدرتهای امپریالیستی در طی دوره سلطنت قاجاریه، مبارزه را برای حفظ وضع موجود و حمایت از خرده بورژوازی رهبری کردند. در انقلاب سال ۱۹۷۸ / ۱۳۵۷ دوباره از مذهب برای دفاع از تمامیت ملت در مقابل دولت تحت حمایت امپریالیسم استفاده شد. اسلام شیعی به علت برخورداری از نهادهای بسیار که می‌توان آنها را علیه حکومت ظالم، فعال ساخت، «افرادی انقلابی» به وجود آورده است. مخالفان مذهبی با تحمل بیست و پنج سال سرکوب سیاسی، مقام رهبری را به دست آوردند. اما ظهور مخالفان مذهبی، پیروزی برخاسته از هیچ نبود. با عاریه گرفتن عقاید سوسیالیستی و پوپولیستی می‌توان گفت که روحانیان «با دینی سکولار که بدون کنار زدن بازاریان سنتی و توده‌های مذهبی، منادی روشنفکران مدرن بود» درآمیختند (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۶۷).*

همچنین اذعان بدین مطلب حائز اهمیت است که روحانیان مخالف، گروهی همگون نبودند. اکثریت عظیمی از روحانیان، غیر انقلابی بودند تا جایی که در سال ۱۹۷۷ / ۱۳۵۶، خیلی دیر و در واقع به علت مناسب تشخیص دادن اوضاع و احوال، به اعتراضات پیوستند.* این وضعیت تاریخی را می‌توان به صورت مشابه در شهرنشینی سریع انگلستان در اوایل صنعتی شدن این کشور ملاحظه کرد. این امر باعث ظهور جان و سلی و جنبش متدیستی شد. همین شرایط در ایران نیز باعث ظهور آیت الله خمینی و روحانیان مخالف شد (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۷۴). گسست اجتماعی ایرانیان نشان‌دهنده وجود تشابهاتی بین آنها و انگلیسی‌هایی است که به مذهب روی آوردند، چرا که آنها «توانستند به استقبال رهایی از فشارهای جامعه‌ای بروند که نتوانسته بود هیچ مفرّ مناسبی برای هیجان [یا ارضا] توده‌ها فراهم آورد و راههای موجود در گذشته را نیز ویران کرده بود» (هابس بام، ۱۹۶۲، ۲۷۷). پروتستانها برای پرکردن شکاف حاصل از بیگانگی سرمایه‌دارانه، فرقه‌هایی را به وجود آوردند. حال آنکه شیعیان، خواهان بازگشت به آموزه‌های بنیادین بودند. علما با برخورداری از سابقه تاریخی، ابهامی درباره علت سرخوردگی جامعه نداشتند. در حالی که جنبش متدیستی به منظور برآوردن نیازهای اجتماعی توده‌های پروتستان ایجاد شد و در آغاز غیر سیاسی بود، [امام] خمینی توانست آموزه‌های موجود مخالفان سیاسی را دستکاری و آنها را به کنشهای هیجانی نیرومندی تبدیل کند. بعلاوه اگر چه دیگر علما امام خمینی (س) را رادیکال قلمداد می‌کردند، ولی به‌رحال از سوی بخشی از مجموعه مذهبی مورد احترام بود. بدین ترتیب در حالی که شرایط مشابهی

باعث ظهور دو جنبش شد، پیام روحانیان رادیکال و موقعیت آنها در سلسله مراتب مذهبی، تأثیر آنی تری بر توده‌ها و سایر رهبران دینی گذاشت. انقلاب بدون دربرگرفتن روحانیت غیر سیاسی، به دلیل نداشتن شبکه ارتباطی مناسب، ناکام ماند.

مخالفان مذهبی بر روی فقدان هویت ملی حاصل از انتقال سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌گذاری کردند. دگرگونی اجتماعی حاصل از ادغام، بر سه عنصر اصلی هویت به شرح زیر تأثیر گذاشت:

- (۱) مادی (جامعه وابسته به زمین): از جا کنده شدن بخش عظیمی از جمعیت به دنبال اصلاحات ارضی.
- (۲) اقتداری (جامعه ایران): وابستگی بیش از اندازه به غرب در موضوعات سیاسی و اقتصادی.

(۳) روحی (امت اسلامی): امپریالیسم فرهنگی حاصل از ادغام ایران در اقتصاد جهانی. مخالفان مذهبی شیعه، نماینده ثبات و پایداری دین در زمانی پر آشوب بودند. آنها با ترکیب کردن فلسفه رادیکال و زبان اسلامی، پیامی بسیار همدلانه و قابل فهم ارائه دادند. بدین علت است که روحانیون مخالف، رهبری این مبارزه ملی را در اختیار گرفتند.

روحانیت در انقلاب سفید شاه به مخالفت با مفهوم نوسازی نپرداخت، بلکه با شیوه خاص اجرای برنامه نوسازی توسط رژیم، مخالفت کرد. از نظر آنها موضوع اساسی، این احساس (موجه یا غیر موجه) بود که استفاده خودسرانه از قدرت به وسیله حکومت بر تمامی حدود معقول امتیاز یافته است (اخوی، ۱۹۸۰، ۱۰۶). روحانیان رادیکال در رویارویی با این برنامه نادقیق افزایش قدرت سیاسی، بقای خود را در فعالیتهای سیاسی دیدند.* چنانکه تضادهای توسعه ایران طی این سالها نشان داده است، روحانیان مخالف، مخاطبان بسیار مشتاقی یافتند.

رویا پایان می‌یابد

شاه با انعکاس دادن تاریخ مداخله امپریالیستی در ایران امیدوار بود که در اوایل دهه ۱۹۹۰ مستقل از قدرتهای امپریالیستی، روی پای خود بایستد. در آن زمان با کاهش سریع نفت قرار بود بخش صنعتی در ایران قوت بگیرد، تا جایی که در سال ۱۹۸۳ / ۱۳۶۲ ایران در این زمینه پس از آلمان غربی قرار گیرد (هترینگتون، ۱۹۸۲، ۳۶۳). فشار شاه برای صنعتی شدن و سرمایه‌گذاری

وی در سال ۱۹۷۴ / ۱۳۵۳ برای کسب درآمدهای روز افزون، حاصل توهم وی مبنی بر تبدیل شدن ایران به «ژاپن خاورمیانه» بود.

ممکن است سرکوب سیاسی و وجود مجموعه‌ای از افراد «بله قربان‌گو»، شاه را از جهان واقعی دور کرده باشد، اما شاه هیچ‌گونه کنترلی بر محدودیتهای اقتصاد جهانی نداشت. در سال ۱۹۷۵ / ۱۳۵۴ با پذیرفته شدن ایران در مرکز، مصرف نفت کاهش یافت (ایران در آن زمان با مسأله قدیمی پیرامونی بودن روبه‌رو بود.) و این به معنای بحران موازنه پرداختها بود. ایران که زمانی در دلارهای نفتی غرق بود، در سال ۱۹۷۸ / ۱۳۵۷ برای جبران کسر بودجه ۴ میلیارد دلاری خود برنامه‌ریزی می‌کرد. افزایش واردات کالاهای مصرفی کم‌دوام و نیز کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای برای گسترش صنعت، سهم عمده‌ای در این کسر بودجه داشت. علاوه بر مبادله بسیار نابرابر، این کشور در نتیجه افزایش قیمت‌ها در سال ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲، دوباره تورم را از مرکز وارد می‌کرد.

نقش سیاسی ایران به عنوان ژاندارم مرکز، خود به مشکلات اقتصادی ایران پس از سال ۱۹۷۷ / ۱۳۵۶ افزوده و به تشدید تضادهای موجود در داخل ایران کمک کرد، برای مثال:

(۱) در برنامه پنجم توسعه (۱۹۷۸ - ۱۹۷۳ / ۱۳۵۷ - ۱۳۵۲) پرداختهای نظامی، بیست و چهار درصد از بودجه ۲۹ میلیارد دلاری بود و این خود حوزه‌های ضروری مانند کشاورزی را از بودجه بی‌نصیب می‌ساخت.

(۲) اولویت بسیار زیاد به بخش نظامی، فعالترین، مهمترین و ماهرترین بخشهای نیروی کار را در زمان کمبود شدید نیروی کار به هدر داد.

(۳) مداخله در عمان هفت سال به طول انجامید و به صورت امری پرهزینه در آمد. بعلاوه استفاده از ذخیره‌های غذایی در رویارویی با کمبودهای داخلی نیز به عوامل تورم‌زا اضافه شد (لونی، ۱۹۸۲، ۵ - ۱۶۴).

همان‌نحوتی که در شاه در نقش شکل‌دهنده برنامه‌های بعدی توسعه وجود داشت، در برخورد وی با زوال اقتصادی نیز مشهود بود. وی با بیم از میان رفتن حمایت طبقات تحت سلطه و از دست دادن حیثیت خود در جامعه بین‌المللی، نمی‌توانست شکستهای اقتصادی خود را بپذیرد. در آنجا نیز همانند دیگر ابتکارات اقتصادی شاه، انگیزه سیاسی قابل ملاحظه‌ای نهفته بود؛ مقصر دانستن بازاریان در ایجاد بحرانهای اقتصادی فزاینده و در عین حال کاستن از قدرت

آنها.

انقلاب سفید برخلاف تأثیر ویرانگری که بر نهادهای روستایی ماقبل سرمایه‌داری داشت، باعث تقویت همتایان شهری آنها شد. به دلیل عرضه بیش از حد نیروی کار و شکل ساده کنترل بر کارگران، دستمزدها در بخش خرده‌کالای سنتی و در تولیدات کوچک، بسیار پایین‌تر از بخش مدرن باقی ماند. در نتیجه، بخش سنتی به طور متوسط سه درصد بیش از بخش مدرن رشد یافت چراکه از گردونه رقابت برای کسب بازارهای داخلی، خارج بود (بیات، ۱۹۸۷). اگر چه حکومت صنایع سرمایه‌ای را ترجیح می‌داد، صنایع سنتی نیز طی دوره ۱۹۷۲ - ۱۳۵۱ / ۱۹۶۳ - ۱۳۴۲، ۶۵ تا ۷۰٪ از اشتغال در بخش صنعت و در سال ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱، ۱۴ / ۹۷٪ از تأسیسات صنعتی دارای کمتر از ده کارگر را به خود اختصاص داده بودند (ایکاتی، ۱۹۸۷، ۲۴۹، ۲۵۹).^۳ در نتیجه، بخش شهری سنتی در ابتدا مخالفت کمتری با رژیم داشت. اما پس از شوک [نفتی] سال ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳ شرکت‌های دولتی توزیع‌کننده مواد غذایی و مواد خام وارداتی کم‌کم بازارهای خود را از دست دادند (گراهام، ۱۹۷۹، ۲۲۴). افزایش قدرت شاه پس از کسب منزلت شبه پیرامونی، وی را قادر ساخت که به مجموعه‌ای از سیاست‌های کوتاه بینانه مبادرت ورزد. شاه در ضمن اجرای کنترل قیمت‌ها، طی مبارزه‌ای علیه درآمدهای بادآورده، به بازاریان حمله می‌کرد. بازاریان نیز در مقابل، فساد و سوء مدیریت شاه را عامل بحران می‌دانستند. بی‌احترامی به شاه به مقاومت در دهه ۱۹۷۰ تبدیل شد چراکه حمایت از روحانیان مخالف افزایش یافت و مخالفان «به دنبال یافتن بخش‌های عظیمی از نیروی کار اعتصابی اعم از کارمند یا کارگران صنعت نفت برخاستند» (گراهام، ۱۹۷۹، ۲۲۵).

سه گروه عمده مخالفان شاه عبارت بودند از: روحانیت، جنبش مشروطه‌طلب بورژوا که علیه استبداد شاه عمل می‌کرد و طبقه متوسط سنتی شهری. این گروه‌های عظیم اطمینان‌بخش بودند، اما تعدادشان آن قدر نبود که بتواند رژیمی برخوردار از سیصد هزار سرباز و اقتصادی در حال کار - هر چند بیمار - را به زیر آورد. با مختل شدن اقتصاد و افزایش سرکوب، مخلوقات شاه؛ یعنی طبقه متوسط مدرن و پرولتاریا نیز به مخالفان وی تبدیل شدند.

طبقه متوسط مدرن (حقوق‌بگیر) از کارمندان، معلمان، مدیران مدارس، مهندسان و کارگران یقه سفیدی که در پایتخت کشور متمرکز شده بودند، تشکیل می‌شد. انباشت سرمایه‌دارانه در ایران از طریق گسترش فعالیت دولت و به بهای توزیع درآمدها در میان طبقه سلطه‌گر در

بخشهای خدماتی و سرمایه‌داری میسر شد (ترنر، ۱۹۸۰، ۱۰۳). این مطلب برای طبقه متوسط مدرن به معنای نرخ رشد سریع بود. در سال ۱۹۷۷ / ۱۳۵۶ تعداد افراد این طبقه به ۱/۸ میلیون نفر رسید (البته اگر اعضا و هواداران را نیز لحاظ کنیم) (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۳۴). واضح است که این طبقه، گروهی ممتاز بودند که پیش‌بینی نمی‌شد به سرعت به جنبش انقلابی بپیوندند. چنان که لنین اشاره کرده است: «قشر میانی» راهی جز قیام علیه ظلم پلیس وحشی استبداد ندارد... اما منافع مادی این روشنفکران آنان را به استبداد وابسته می‌سازد... و آنان شور انقلابی خود را در قبال حقوق یا سود سهام می‌فروشند» (۱۹۶۰، ۳۳۵). نوسان تورم که پیش از این آغاز شده بود با افزایش هزینه کالاهای بی‌دوام بخصوص غذا، بر طبقه متوسط تأثیر گذاشت. اما افزایش ناگهانی هزینه مسکن بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر تأثیر بیشتری نهاد، چرا که آنها برای تأمین سرپناه با مهاجران روستایی و کارگران خارجی در رقابت بودند. در اواسط دهه ۱۹۷۰ چنین برآورد شد که یک خانواده طبقه متوسط می‌تواند پنجاه درصد از درآمد خود را برای اجاره خانه بپردازد (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۴۹۷). هنگامی که شاه در اوایل سال ۱۹۷۷ / ۱۳۵۶ کنترل پلیس خود را از دست داد، این قشر توانست آشکارا ناراضی‌های سیاسی دیرین و تقاضاهای اقتصادی جدید خود را ابراز کند.

کاهش فعالیت‌های شاه که به منظور کاهش تورم و شکست دادن طبقه متوسط صورت گرفته بود، اعتراضات موجود در پرولتاریای شهری را هدف قرار داد. شاه پس از بیست و پنج سال تلاش برای افزایش حامیان خود، دیگر نتوانست با این شکست، از میان رفتن حمایت نظامی را در آستانه شورش، جبران کند. وی به جای قطع بودجه نظامی تصمیم به قطع برنامه‌های گسترده توسعه گرفت. این برنامه‌ها از طریق طرح‌های بازسازی به حمایت از امواج پرولتاریای دون پایه پیرامونی (که عمدتاً در انقلاب سفید از آنها سلب مالکیت شد) می‌پرداخت. در اواسط تابستان سال ۱۹۷۸ / ۱۳۵۷، بیکاری از صفر به چهارصد هزار نفر رسید حال آنکه پرداخت‌های مربوط به بازسازی سی درصد کاهش یافت (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۵۱۲). سرکوب روزافزون شاه، اعتصاب کنندگان را به سمت تظاهرات هدایت کرد. اکنون تظاهرات دارای ماهیتی کاملاً جدید بود؛ این تظاهرات با تمرکز لیبرال دموکراتیک چند هزار عضو آغاز شد و به شکل فزاینده‌ای به اعتراض اجتماعی - اقتصادی چند صد هزار تظاهرکننده انجامید (آبراهامیان، ۱۹۸۲، ۵۱۰). تعداد کارگران نه تنها در موفقیت انقلاب، بلکه در اقتصاد ایران نیز از اهمیت بسزایی برخوردار بود

(بیات، ۱۹۸۷، ۸۰). در اکتبر سال ۱۹۷۸ / ۱۳۵۷، اعتصاب کارگران صنعت نفت، تولید را به یک سوم سطح عادی خود کاهش داد و سپس در ماه نوامبر به صفر رساند. بدون درآمد نفت، اقتصاد به گِل نشست.

شاه به عنوان بخشی از یک تلاش نهایی برای مشروعیت بخشیدن به رژیم (۱۹۷۷ / ۱۳۵۶) منصب‌های بالای حکومتی بازسازی کرده، تغییر داد. این امر به بروز «نظام اداری ناکارآمد انتقالی» منجر شد (فاطمی، ۱۹۸۲، ۵۹) و دولت را بیش از پیش تضعیف کرد. روز رستاخیز آغاز شده بود. رژیم با در اختیار داشتن ارتشی بی‌انگیزه و تعداد اندکی از باقیمانده عناصر بورژوا، به شکل قابل توجهی تمام حمایت‌های خود را از دست داده بود. انقلاب «به دلیل تقاضاهای مربوط به عدالت اجتماعی و شیوه مبارزه خود»، انقلابی مردمی [و ملی‌گرایانه] بود: این انقلاب در جهت‌گیریهای خود ضد سلطنت، ضد امپریالیستی و ضد انحصار بود، بنا به نوع اقدامات خود بورژوا - دموکراتیک بود و به دلیل نقش رهبری روحانیت و بنیانهای سازمانی و ایدئولوژیک آن، اسلامی بود.

نتیجه‌گیری

ریشه انقلاب را باید در موقعیت ایران در اقتصاد جهانی، بخصوص وابستگی آن به ایالات متحده جستجو کرد. فشارهای اقتصادی خارجی باعث بازسازی ایران شده، پویایی‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به جریان درآورد و بالاخره دولت پهلوی را سرنگون ساخت. چشم‌پوشی از انقلاب ایران به عنوان پدیده مذهبی منحصر به فرد به معنای نادیده گرفتن این مطلب است که چگونه فشارهای اقتصادی و مبارزه طبقاتی داخلی باعث قیام مردم‌گرایانه شد.

بی‌تعادلی بخشهای داخلی ساختارهای روستایی ماقبل سرمایه‌داری، فرایندی خطی نبود. در حالی که اکثر عظیمی از کشاورزان از جاکنده شده بودند، خود را در شهرها و حاشیه شهرها در معرض شکل‌های تحمل‌ناپذیری از استثمار بازار یافتند، طبقه‌ای از آنها که در فشار بودند رو به سوی بورژوازی شهری آوردند، و تعداد اندکی از آنها به کشت و صنعت مشغول شدند. انقلاب سفید، نیروهای متعارض ماقبل سرمایه‌داری و رابطه سرمایه‌ای تولید را داخلی کرد. با اقول ساختارهای روستایی ماقبل سرمایه‌داری، ساختارهای شهری ماقبل سرمایه‌داری رو به رشد گذاشتند. نتیجه سیاسی، تقویت سرمایه‌گذاران آینده انقلاب؛ یعنی بازاریان و نتیجه سیاسی

اولی بیداری ایدئولوژیهای آینده انقلاب؛ یعنی علما بود.

شاه می توانست بیشتر ساختار سیاسی سنتی را در دیوانسالاری دولتی وارد کند، اما هیچگاه در این امر توفیق کاملی کسب نکرد. هزینه موفقیت جزئی، به دلیل سیاست نامؤثر و فساد دولتی انبوه، بسیار بالا بود. برای بیشتر گروههایی که خارج از دولت باقی ماندند، حمایت سیاسی به صورت تابعی از منافع غیر مستقیم و ظاهراً نامنظمی درآمد که آنها از طریق توسعه سرمایه دارانه دولتی دریافت می کردند. بازاریان و روحانیانی که قبلاً سیاسی نبودند با درک پیامد سیاستهای اقتصادی جدید دولت در اواسط دهه ۱۹۷۰ از تحمل روی بر تافته و به مخالفت پرداختند.

ورود میزان معتابهی سرمایه به کشورهای شبه پیرامون، در کوتاه مدت بحران سیاسی را برطرف می کند و در میان مدت توسعه سیاسی را متوقف می سازد. اما تواناییهای دولت در جذب مخالفان و نیز سرکوب به شکل نامتناسبی توسعه می یابد. تحت فشار بحران اقتصادی در سال ۱۹۷۵ / ۱۳۵۴ سیاست به صورت یک بازی حاصل جمع صفر در آمد؛ شاه مجبور بود تا میان استمرار جذب پرولتاریا یا طبقات سلطه گر یکی را انتخاب کند. ائتلاف طبقات سنتی (بازاریان و روستاییان) به رهبری علما و طبقات مدرن (پرولتاریا، طبقه متوسط حقوق بگیر) به آسانی دولت ناکارکرد پهلوی را سرنگون ساخت.

نمونه ایران نشان دهنده آن است که چگونه عدم مشروعیت حاصل از مبارزه طبقاتی داخلی از گذار به سرمایه داری وابسته دولتی و تعارضات موجود در منزلت شبه پیرامونی به وجود می آید. پیچیدگی اقتصاد سیاسی کشورهای شبه پیرامونی فرصتی را برای تحلیل دقیق تر در اختیار می گذارد. پیش از بررسی ادغام در اقتصاد جهانی، مطالعه ای درباره روابط اجتماعی تولید در کشور ضروری است. تحلیلهای مربوط به اقتصاد جهانی اغلب به تأثیر روابط مرکز - پیرامون بر تخریب پویایی های طبقاتی داخلی توجه می کنند. در این حالت نه تنها به نقش نیروی کار اهمیت چندانی داده نمی شود، بلکه ساختارهای سیاسی سنتی نیز نادیده گرفته می شوند. برای حل تعارضات نظام جهانی و داخلی باید این معضل بازسازی شود. این دو قادر به همزیستی با یکدیگر نیستند. تحلیلهایی که به این صورت انجام می گیرند، به ما کمک می کنند که تعامل پیچیده تعارضات را روشن ساخته و بدین ترتیب بر منابع انقلاب در شبه پیرامون پرتو افکنیم.

یادداشتها

- ۱- مباشر اغلب کدخدای ده بود و بدین ترتیب کارگزاری سیاسی نیز به حساب می‌آمد.
 - ۲- داده‌های مربوط به توزیع جریان دو جانبه سرمایه ایران بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و بین وامها، اعتبارات و سرمایه‌گذاری انتشار نیافته است. همچنین اطلاعاتی درباره نوع و شرایط اینگونه کمکها و وامهای دوجانبه موجود نیست. (آموزگار، ۱۹۷۷، ۱۵۶).
 - ۳- این درصد شامل کارفرمایان، صاحبان مشاغل، کارگران و کارگران خانگی «بدون مزد» نیز می‌شود.
- * اینگونه تحلیلها که معمولاً در آثار نویسندگان غربی یافت می‌شود بیشتر به دلیل لحاظ نکردن مذهب و ارزشهای دینی به عنوان عامل محرک حرکت‌های انقلابی است. برخورداری از داده‌های محدود و اتخاذ رهیافتی صرفاً جامعه‌شناختی از عوامل ارائه اینگونه تحلیلهاست و تحلیل‌های جدی‌رغیبی در همه این موارد وجود دارد؛ مترجم.

منابع

- Abrahamian, Ervand. 1982. *Iran between Two Revolutions*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Akhavi, Shahrough. 1980. *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy - State Relations in the Pahlavi Period*. Albany: State University of New York Press.
- Agayev, S.L. 1985. "Reform and Revolution in Iran." In *The Revolutionary Process in the East: Past and Present*, edited by R. Ulyanovsky, 226 - 53. Moscow: Progress Publishers.
- Algar, Hamid. 1972. "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth - Century Iran." In *Scholars, Saints & Sufis: Muslim Religious Institutions in the Middle East Since 1500*, edited by Nikki Keddie, 231 - 55. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Amin, Samir. 1976. *Unequal Development: An Essay on the Social Formations of Peripheral Capitalism*, translated by Brian Pierce. Hassocks, Eng: Harvester Press.
- Amuzegar, Jahangir. 1977. *Iran: An Economic Profile*. Washington, D.C.: The Middle East Institute.
- Andersen, Roy R., Robert F. Seibert. and Jon Wagner. 1987. *Politics and Change in the Middle East*. Englewood Cliffs. N.J.: Prentice - Hall.
- Bank Merkazi Iran. 1975. *Annual Report and Balance Sheet*. Tehran: Bank Melli Press.
- Bayat, Assef. 1987. *Workers & Revolution in Iran*. London: Zed Press.
- Boswell, Terry, and David Jorjani. 1988. "Uneven Development and the Origins of Split Labor Market Discrimination: A Comparison of Black, Chinese, and Mexican Immigrant Minorities in the United States." In *Racism and Sexism in the World Economy*, edited by Joan Smith et al. Westport, CT: Greenwood Press.
- Cockcroft, James D. 1980. "On the Ideological and Class Character of Iran's Anti Imperialist Revolution." In *Iran: Precapitalism, Capitalism and Revolution*, edited by George Stauth, 137 - 61. Saarbrucken. West Germany: Verlag breitenbach.

- Cottrell, Alvin J., and James E. Dougherty. 1977. **Iran's Quest for Security: U.S. Arms Transfers and the Nuclear Option**. Cambridge, Mass.: Institute for Foreign Policy Analysis.
- Engels, Frederick. 1968 [1891]. "The Origin of the Family, Private Property and the State." In **Karl Marx and Frederick Engels: Selected Works**, 468 - 593. London: Lawrence and Wishart.
- Fatemi, Khorosow. 1982. "Leadership by Distrust: The Shah's Modus Operandi." **The Middle East Journal** 36:48 - 61.
- Frank, Andre Gunder. 1981. **Crisis in the Third World**. New York: Holmes & Meier
- Graham, Robert. 1979. **Iran: The Illusion of Power**. London: Croom Helm.
- Halliday, Fred. 1979. **Iran, Dictatorship and Development**. New York: Penguin Books.
- Hetherington, N.S. 1982. "Industrialization and Revolution in Iran: Forced Progress or Unmet Expectations?" **Middle East Journal** 36: 362 - 73.
- Hobsbawm, E.C. 1962. **The Age of Revolution**. London: Weidenfeld and Nicolson.
- Hooglund, Eric J. 1982. **Land and Revolution in Iran, 1960 - 1980**. Austin: Texas University Press.
- Ikani, Azizollah. 1987. **The Dynamics of Inflation in Iran 1960 - 1977**. Tilburg, Netherlands: Tilburg University Press.
- Loannides, Christos P. 1984. **America's Iran: Injury and Catharsis**. Lanham, Md.: University Press of America.
- Lenin, V.I. 1960. "The Tasks of the Russian Social - Democrats." In **Collected Works**, vol. 2, 327 - 31. Moscow: Foreign Languages Publishing House.
- 1964. "The Collapse of the Second International." In **Collected Works**, vol. 21, 207 - 59. Moscow: Foreign Languages Publishing House.
- Lipset, Seymour Martin. 1984. "Social Conflict, Legitimacy, and Democracy." In **Legitimacy and the State**, edited by William Connolly, 88 - 103. Oxford: Basil Blackwell.
- Looney, Robert E. 1982. **Economic Origins of the Iranian Revolution**. New York: Pergamon.
- Marshall, Phil. 1988. **Revolution and Counterrevolution in Iran**. London: Bookmarks.
- Marx, Karl. 1978. "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte." In **The Marx - Engels Reader**, edited by Robert C. Tucker, 594 - 617. New York: W.W.Norton.
- Middle East Annual Review**. 1977. Saffron Walden, U.K.: The Middle East Review Co. Ltd.
- Moghadam, Val. 1987. "Socialism or Anti - Imperialism? The Left and Revolution in Iran." **New Left Review** 166: 5 - 28.
- Morgan, Dan. 1979. **Merchants of Grain**. London: Weidenfeld & Nicolson.
- Pertas, James F. 1981. **Class, State, and Power in the Third World**. Montclair, N.J.: Allenheld, Osmun.
- Portes, Alexandro. 1978. "Migration and Underdevelopment." **Politics and Society** 8: 1 - 48.
- Razavi, Hossein. and Firouz Vakil. 1984. **The Political Environment of Economic Planning in**

- Iran, 1971 - 1983: From Monarchy to Islamic Republic. Boulder. Colo: Westview Press.
- Rubin, Barry. 1980. *Paved With Good Intentions: The American Experience and Iran*. New York: Oxford University Press.
- Turner, Bryan S. 1980. "Capitalism and Feudalism in Iran (1502 - 1979)." In *Iran: Precapitalism, Capitalism and Revolution*, edited by George Stauth, 53 - 114. Saarbrucken, West Germany: Verlag breitenbach.
- Wallerstein, Immanuel. 1979. *The Capitalist World - Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی